

فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال ۲۶، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۰، شماره پیاپی ۱۰۳

E. Yazdani
M. Touiserkani

عنایت‌الله یزدانی، دانشیار روابط بین‌الملل گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

مجتبی تویسرکانی، دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

E-mail: yazden2006@yahoo.com

شماره مقاله: ۸۴۰

شماره صفحه پیاپی ۱۷۶۹۱-۱۷۶۵۳

تحلیلی بر رقابت ژئوپلیتیکی قدرت‌ها در «بیضی استراتژیک انرژی»

چکیده

بیضی استراتژیک انرژی منطقه‌ای ژئوپلیتیکی شامل سرزمین ایران و کلّ خلیج فارس در مرکز؛ شیخ‌نشین‌های عربی در جنوب؛ بخش‌هایی از عراق، ترکیه، ارمنستان، آذربایجان و گرجستان در غرب و شمال غربی؛ مجموعه دریای خزر و بخش‌هایی از جنوب روسیه و قسمت‌هایی از سرزمین قزاقستان در شمال و بخش‌هایی از ازبکستان در شمال شرق آن تعریف شده است. بیش از هفتاد درصد از ذخایر اثبات شده نفت و بیش از چهل درصد از ذخایر گاز طبیعی جهان در این منطقه قرار دارد. قطر بزرگ این منطقه بیضی شکل، امتداد همان محوری است که دریای خزر را به خلیج فارس متصل می‌سازد و در سرزمین ایران واقع است. محور خزر-خلیج فارس با تأکید بر سیر تحولات جهانی از سمت خلیج فارس به سوی دریای خزر، مبنای تغییرات ژئوپلیتیکی در نظام بین‌المللی در حال شکل‌گیری بر مبنای جنگ سرد نوینی است که علایم بروز آن از هم‌اکنون نیز قابل مشاهده است. ارتباط میان دو کانون ژئوپلیتیک و انرژی جهان یعنی خلیج فارس و حوزه دریای خزر از اهمیت استراتژیک بالایی برخوردار است و رقابت‌های نظامی و سیاسی قدرت‌ها برای تسلط بر محورهای مواصلاتی این دو کانون، پایه و اساس تحولات نظام بین‌المللی در حال ظهور را تشکیل خواهد داد. بازی بزرگ جدید اصطلاحی است که در این نوشتار به منظور تعریف این دور از رقابت‌ها میان قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای برای تسلط بر بیضی استراتژیک انرژی به کار رفته است. هدف از انجام پژوهش حاضر، بررسی

وضعیت بازی بزرگ جدید در بیضی استراتژیک انرژی، تجزیه و تحلیل رقابت‌های نظامی-سیاسی بازیگران و نیز تشخیص فضای جغرافیایی است که بازی در آن جریان دارد. نوع تحقیق در این نوشتار، توصیفی-تحلیلی بوده و از روش‌شناسی استنباطی جهت نیل به اهداف تحقیق استفاده شده است. گردآوری اطلاعات نیز بر مبنای روش کتابخانه‌ای و اینترنتی، با تکیه بر داده‌های تاریخی و قرائن و شواهد موجود صورت پذیرفته است.

واژه‌های کلیدی: بیضی استراتژیک انرژی، ژئوپلیتیک، ژئوپلیتیک سلطه، ژئواستراتژی، رقابت‌های سیاسی-نظامی، محور خزر-خلیج فارس.

۱. مقدمه

منطقه‌ی خلیج فارس یکی از مهم‌ترین مناطق صاحب منابع انرژی دنیا است که نقش بسیار مهمی در معادلات انرژی جهان دارد. در سه دهه اخیر این منطقه نابسامانی‌های فراوانی را متحمل شده و اوضاع سیاسی و اقتصادی آن دستخوش تغییرات فراوانی شده است. رقابت بر سر منابع انرژی و نفتی این منطقه از جمله مسایلی است که در تحولات آینده‌ی جهان نقش فراوانی خواهد داشت. علاوه بر آن، با توجه به رقابت کشورهای قدرت‌مند پیرامون نفت، این منطقه نقش بسیار مهمی در معادلات ژئوپلیتیک آینده جهان خواهد داشت. به همین دلیل، جفری کمپ^۱ (16, 1997) یکی از ناظران عالی آمریکایی در امور ژئوپلیتیک معتقد است که خلیج فارس در کنار دریای خزر، دو منطقه تأمین‌کننده‌ی انرژی در سده بیست و یکم هستند و از آن به‌عنوان «بیضی استراتژیک انرژی»^۲ یاد می‌کند.

1 - Geoffrey Kemp

2 - The Strategic Energy Ellipse

از اینرو، با تحول مبنا و مفهوم رقابت‌ها و قواعد بازی پیرامون حوزه‌ی استراتژیک خلیج فارس و ایجاد پیوستگی فزاینده میان دو کانون ژئواستراتژیک خزر و خلیج فارس، نظم کهن مناسبات ژئوپلیتیک در خاورمیانه و آسیای مرکزی، دیگر یک مبنای مناسب برای شرح آنچه در مناطق حساس خلیج فارس و دریای خزر می‌گذرد به حساب نمی‌آید. از سوی دیگر، از آنجا که ژئوپلیتیک معنی و تعریف واقعی خودش را آشکارا توضیح نمی‌دهد، شرح آن نیز همواره مشکل می‌نماید. اما با این وجود، بهترین راه درک وقایع جاری در نقاط حساس سیستم جهانی از جمله مناطق ژئواستراتژیک اوراسیا و خاورمیانه (بیضی استراتژیک انرژی)، نگاه به این حوادث از منشور ژئوپلیتیک است. بر این اساس، بررسی وضعیت بازی بزرگ جدید، رقابت‌های ژئوپلیتیکی بازیگران، اهداف سیاسی- نظامی آنها و نیز زمینی که بازی در آن جریان یافته و محور تغییرات ژئوپلیتیکی آغاز هزاره سوم میلادی را تشکیل می‌دهد، دورنما و هدف کلی پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد.

نوع تحقیق در این نوشتار، توصیفی-تحلیلی است و جهت نیل به اهداف مطرح شده، به‌طور مشخص از روش‌شناسی استنباطی برای درک و پردازش مفاهیم بیضی استراتژیک انرژی، بازی بزرگ جدید و رقابت‌های سیاسی-نظامی بازیگران و همچنین شناخت نقش ژئوپلیتیک سلطه^۳، به‌مثابه مهم‌ترین رویکرد مطرح در این دور جدید از رقابت قدرت‌ها حول محور خزر-خلیج فارس استفاده شده است. با توجه به ماهیت و موضوع مورد مطالعه، گردآوری اطلاعات از روش‌های گوناگون و به‌طور کلی بر مبنای روش کتابخانه‌ای (کتاب، مجلات، مقالات، گزارش‌ها و روزنامه‌های خبری) و اینترنتی (مقالات اینترنتی، اخبار و اطلاعات آماری) با تکیه بر داده‌های تاریخی و قرائن و شواهد موجود صورت پذیرفته است.

۲. مفاهیم و مبانی نظری تحقیق

۲-۱. ژئوپلیتیک

ژئوپلیتیک که معادل فارسی آن «سیاست جغرافیایی» است، رویکرد یا دیدگاهی است برای سیاست بین‌الملل که سعی دارد تا رفتار سیاسی و توانایی‌های نظامی را بر حسب محیط طبیعی توضیح دهد. بر طبق این رویکرد، ژئوپلیتیک با درجات مختلف، بیانگر تأثیر قطعی جغرافیا بر امور تاریخی و سیاسی است (Plano & Alton, 1988, 98). بنابراین ژئوپلیتیک توجه خود را عمدتاً بر عوامل جغرافیایی که در شکل‌گیری سیاست‌ها مؤثرند معطوف می‌دارد (میرحیدر، ۱۳۶۹، ۱۸) و در واقع دانشی است که روابط میان دولت و سیاست‌های آن را مورد مطالعه قرار می‌دهد (Cowie & Hornby, 1989, 515). اما در عین حال، ژئوپلیتیک یک نشان مشخص چند بعدی جهانی نیز دارد (جهانی در بعد جغرافیایی و مفهومی) که بیشتر دیدنی و بصری است تا لفظی و شفاهی و بیشتر عینی و مستقل است تا ذهنی و خیالی (اتوتایل، ۱۳۸۰، ۲۱). براین اساس، تعریف علمی ژئوپلیتیک در قالب یک مفهوم ترکیبی قابل تبیین است که در آن سه عنصر اصلی جغرافیا، قدرت و سیاست دارای خصلتی ذاتی هستند (حافظنیا، ۱۳۷۹: ۸۴). بنابراین می‌توان گفت «ژئوپلیتیک عبارت است از علم روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و کنش‌های ناشی از ترکیب آنها با یکدیگر» (حافظنیا، ۱۳۸۵: ۳۷).

۲-۲. ژئواستراتژی

ژئواستراتژی از دو واژه ژئو به معنی زمین و جغرافیا و استراتژی به معنای راهبرد یا روش اجرا که دست‌یابی به اهداف یا مأموریت‌ها را با استفاده از منابع و مقدرات، ممکن می‌سازد، تشکیل شده است. به عبارت دقیق‌تر، استراتژی در تئوری و عمل، استفاده و تهدید به استفاده از قدرت سازماندهی شده برای کسب اهداف و مقاصد سیاسی است (Gary, 1999: 5). از این‌رو، ژئواستراتژی اصطلاحاً به علمی گفته می‌شود که وظیفه

کشف روابطی که بین یک استراتژی و محیط جغرافیایی وجود دارد را بر عهده می‌گیرد. بر این اساس، ژئواستراتژی علم کشف روابط راهبردی و محیط جغرافیایی است که به تعیین قلمرو جغرافیایی استراتژی‌های نظامی به‌منظور هدایت صحیح عملیات نظامی می‌پردازد (عزتی، ۱۳۷۳: ۴). ژئواستراتژی از منظر سیاست خارجی نیز بدین شرح تعریف شده است: «ژئواستراتژی عبارت است از سیاست خارجی اتخاذ شده از سوی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی مبتنی بر عامل سرزمین و توزیع جغرافیایی قدرت» (Duncan & Other, 2004: 572). در شرایط کنونی تمامی تحولات نظامی، سیاسی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی در ارتباط مستقیم با ملاحظات ژئواستراتژیک قرار دارد. در این زمینه، مسایل ژئوپلیتیکی بیش از سایر مسایل با اصول و مبانی ژئواستراتژیک ارتباط دارد و به همین دلیل در بسیاری از راهبردهای اعلامی و اعمالی از سوی کشورها و تجزیه و تحلیل‌های سیاسی و امنیتی، موقعیت و وضعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی یک منطقه یا یک واحد سیاسی در کنار هم مورد توجه قرار می‌گیرد. به‌طور کلی همانند ژئوپلیتیک، می‌توان ژئواستراتژی را علم روابط متقابل جغرافیا، استراتژی و قدرت دانست (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۴۹).

۲-۳. جغرافیای اقتصادی^۴ (ژئواکونومی)

تحلیل استراتژی‌های اقتصادی بدون در نظر گرفتن سود تجاری کوتاه‌مدت، که از طرف دولت‌ها به‌منظور تقویت اقتصاد ملی یا بخش‌های حیاتی آن و به‌دست آوردن کلیدهای کنترل آن از طریق ساختار سیاسی اعمال می‌شود را ژئواکونومی می‌گویند. پایه و اساس این بحث، استدلالی است که ادوارد لوت واک^۵ (۱۳۸۰: ۲۹۸-۲۸۹) در تقابل با ایده‌ی پایان تاریخ فوکویاما^۶ ارائه داد و در آن فرض را بر این قرار داد که پایان جنگ

4 . Geo-Economy

5 . Edward N. Lutwak

6 . Francis Fukuyama

سرد، باعث گردیده تا از اهمیت برخورداری از توانایی‌های نظامی در رابطه با امور جاری دنیا به صورت مداوم کاسته شده و از سوی دیگر، بر اهمیت موضوعات اقتصادی، تولید، تجارت و بازرگانی افزوده شده است. بر این اساس، ژئواکونومی از ترکیب سه عنصر جغرافیا، قدرت و اقتصاد شکل گرفته است و به نظر می‌رسد سیاست که عاملی مهم در ژئوپلیتیک بوده، جای خود را به اقتصاد داده است (عزتی و ویسی، ۱۳۸۵: ۲۹).

۲-۴. ژئوپلیتیک سلطه

هرچند استعمارگری دامنه‌ای فراتر از نظریات ژئوپلیتیکی دارد اما به کارگیری علم ژئوپلیتیک در چهره‌ای نو را به‌روی استعمارگری گشود (اتوتایل، ۱۳۸۰، ۳۰-۲۹). ژئوپلیتیک استعماری را علاوه بر ژئوپلیتیک سلطه، ژئوپلیتیک کلاسیک یا ارتدکس نیز می‌نامند. فرهنگ‌های مسلط در گفتمان ژئوپلیتیک استعماری را می‌توان به دو دسته کلی نظریات ژئوپلیتیک «مبتنی بر حقایق جغرافیایی» و دیدگاه‌های «مبتنی بر ایدئولوژی‌های نژادگرایانه» تقسیم نمود. از لحاظ شکلی نیز تئوری‌های مطرح در گفتمان ژئوپلیتیک عصر استعمار، به‌نوعی توجه خود را به اوراسیا معطوف داشته‌اند و هم‌راستا با فرضیه مرکزیت سرزمین حیاتی پیش رفته‌اند. تئوری قدرت دریایی^۷ آلفرد ماهان^۸ در واقع به مثابه امکانی برای ایالات متحده جهت تسلط بر این سرزمین قلمداد می‌شود (یزدانی و تویسرکانی، ۱۳۸۷، ۲۳۲). در آلمان نیز هاوس‌هوفر^۹ جهت انطباق سرزمین حیاتی با قلمرو نازی به‌منظور توجیه فضای حیاتی^{۱۰} برای کشورش، تنها کمی هارتلند مکیندر را به غرب متمایل ساخت (رشدیه، ۱۳۵۰، ۴۵). بنابراین فرهنگ‌های جغرافیایی مسلط در

7. Sea Power

8. Admiral Alfred Thayer Mahan (1840-1914)

9. Karl Haushofer (1869-1946)

10. Living Space

گفتمان ژئوپلیتیکی عصر استعمار را از لحاظ شکلی می‌توان متأثر از نظریات مکیندر و توجه خاص وی به منطقه‌ی اوراسیا دانست.

استعمار از نظر مفهوم و ماهیت از قرن نوزدهم به این سو دچار تحول نشده است، اما به لحاظ شکلی و ابزاری و روشی، دوره‌های تحول را پشت سر گذاشته و در عصر حاضر نیز اگرچه شیوه‌های استعمار کهن، کاربرد خود را از دست داده، اما روش‌های نو استعماری کسب قدرت که همچنان نفوذ به مناطق حساس ژئوپلیتیکی را در دستور کار خود دارد، رواج یافته است. دوره‌ی سلطه‌ی فرانو، به جهانی شدن^{۱۱} نیز مشهور است که در فضای بدون رقیب و مبتنی بر ابزار قدرت اقتصادی و فن‌آوری اطلاعاتی و رسانه‌ای رخ داده و هویت، شخصیت، زندگی ملت‌ها و کشورهای ضعیف و در حال توسعه را در قاره‌های آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین تحت تأثیر قرار می‌دهد و مقاومت‌ها را درهم می‌شکند. این روند از سلطه سعی دارد مقاومت‌های محلی که نگران فرهنگ، هویت، قابلیت‌های اقتصادی و تکنولوژیکی خود در برابر امواج سهمگین جهانی سازی غربی هستند را درهم شکند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵، ۱۰۸-۱۰۷).

در مجموع، اکنون با تغییر شیوه‌های مستقیم استثمار و استعمار، وجود خلاء ناشی از قدرت در یک منطقه‌ی ژئوپلیتیکی^{۱۲} می‌تواند زمینه‌ساز ایجاد ژئوپلیتیک مبتنی بر سلطه باشد. رقابت شدید و آشکار قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای جهت نفوذ به این مناطق و ایجاد روابط ژئوپلیتیکی مبتنی بر سلطه و یا نفوذ از سوی قدرت‌های بزرگ و نابرابر با کشورهای منطقه نیز از دیگر مؤلفه‌های ژئوپلیتیک سلطه در عصر حاضر محسوب می‌شوند.

11 - Globalization

12 - Geopolitical Region

۳. بازی بزرگ قرن نوزدهم

اصطلاح بازی بزرگ جدید پس از رمان کیم^{۱۳}، نوشته رودیارد کیپلینگ^{۱۴} سر زبان‌ها افتاد (Gente, 2007, 1). این رقابت‌ها از اوایل قرن نوزدهم یعنی تقریباً پس از معاهده گلستان مابین روسیه و ایران شروع شد و تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه ادامه داشت. در طول قرن نوزدهم، منطقه آسیای مرکزی و پیرامون دریای خزر به‌عنوان بخشی از اوراسیا به‌دلیل موقعیت ویژه‌ای که داشت، عرصه‌ی رقابت گسترده‌ای گشت که از نیمه دوم این قرن، روس و انگلیس را به‌عنوان دو بازیگر اصلی، رویاروی یکدیگر قرار داد (Rasizade, 2003, 44). روسیه تزاری برای مقابله با رقیب قدرت‌مند اروپایی خود، بریتانیا، حرکت به‌سوی هندوستان، مستعمره ارزشمند این امپراتوری در آسیا را هدف قرار داد که افغانستان و آسیای مرکزی و بعضاً ایران، مسیر آنرا مشخص می‌ساخت. بدین ترتیب رقابت بزرگ استعمارگران به این منطقه محدود نگردید و ایران و بخشی از غرب آسیا را نیز در اوایل قرن بیستم دچار پیامدهای این تقابل ساخت. کیپلینگ (14, 1994) این رویارویی را که دو بازیگر بزرگ اروپایی درگیر آن بودند و عرصه‌ی آن در آسیای مرکزی و غرب آسیا قرار داشت، بازی بزرگ نامید (کولایی، ۱۳۸۴، ۱۱). کیپلینگ همچنین با کاربرد اصطلاح ژئوپلیتیک در اطلاق به این منطقه از اوراسیا باعث گردید تا واژه ژئوپلیتیک به‌معنای جغرافیای سیاسی در کنار اصطلاح بازی بزرگ سیاسی قرار گیرد و بدین ترتیب این دو اصطلاح جغرافیایی، نظامی و سیاسی، در کنار هم وارد ادبیات سیاسی آنروز دنیا شدند. در واقع، کیپلینگ با تطبیق دادن بخشی از سرزمین حیاتی مورد نظر مکنیدر با وضعیت بازی بزرگ، کاربرد عام اصطلاح ژئوپلیتیک را از منطقه آسیای مرکزی و پیرامون دریای خزر آغاز نمود.

13 - Kim

14 - Rudyard Kipling

بازی بزرگ قرن نوزدهم در واقع یک بازی در عرصه ژئوپلیتیک بود، در عصر استعمار. فرهنگ مسلط بر این بازی نیز پارادایم قدرت خشکی به مرکزیت سرزمین‌حیاتی بود که مکیندر آنرا ساخته و پرداخته کرده بود. هارتلند مکیندر همان منطقه‌ی اوراسیا بود که بازی بزرگ در قسمتی آن در حال انجام بود. در آلمان نیز هاوس‌هوفر تنها، کمی هارتلند مکیندر را به غرب متمایل ساخت و با تغییر محل سرزمین‌حیاتی و انطباق آن با قلمرو نازی (رشدیه، ۱۳۵۰، ۴۵)، سعی کرد تا بر مبنای نظریات توسعه‌طلبانه نازی‌ها مبتنی بر فرهنگ نژادپرستانه، فضای‌حیاتی آنروز آلمان را توجیه نماید. بنابراین نظریه جزیره جهانی مکیندر حتی در آلمان -به‌عنوان یکی از کشورهای پیشرو در زمینه جغرافیای سیاسی- نیز اساس تئوری‌های ژئوپلیتیک قرار داشته است. از این‌رو، می‌توان پارادایم‌های موجود در گفتمان ژئوپلیتیک استعماری را به‌نوعی در راستای نظریات مکیندر که توجه خود را به اوراسیا معطوف داشته است، به حساب آورد.

۴. بیضی استراتژیک انرژی به مثابه منطقه‌ای ژئوپلیتیکی

از نظر جغرافیای اقتصادی، انرژی موجود در اوراسیای مرکزی منابعی ارزشمند برای کشورهای شرق و غرب و گزینه‌ای جهت تنوع بخشی به واردات انرژی است که در طول زمان نه تنها از نیاز واردات آن کاسته نشده، بلکه افزایش تقاضا در راستای انباشت سرمایه و افزایش تقاضای مصرف، افزایش عرضه را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. در این میان، توانایی‌های نفت و گاز دریای خزر توجه بسیاری را از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به خود جلب نموده است و این در حالی است که بسیاری از ذخایر نفت و گاز منطقه‌ی اوراسیای مرکزی، توسعه نیافته‌اند و اغلب قلمروهای آن به‌ویژه در دریای خزر هنوز کشف نشده‌اند (امیراحمدیان، ۱۳۸۴، ۸). میزان این ذخایر را بین ۱۱۰ الی ۲۵۳ میلیارد بشکه نفت خام و ذخایر گاز آنرا مابین ۲۳۶ تا ۳۳۷ تریلیون فوت مکعب برآورد کرده‌اند که برابر با ۵ تا ۸ درصد ذخایر انرژی فسیلی جهان است و در جایگاهی بالاتر از

ذخایر انرژی ایالات متحده و دریای شمال و در رتبه‌ی دوم پس از منطقه خلیج فارس قرار دارد (Kemp, 1997, 14). همچنین طبق تخمین وزارت انرژی آمریکا، جمهوری آذربایجان و قزاقستان به تنهایی بیش از ۱۳۰ میلیارد بشکه نفت را در خود جای داده که این خود بیش از سه برابر ذخایر نفتی آمریکا است (Kelevman, 2004, 9). بنابراین طبیعی است در حالی که بر اساس گزارش آژانس بین‌المللی انرژی^{۱۵}، تقاضای جهانی سوخت‌های فسیلی بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۳۰، صد درصد افزایش خواهد داشت (IEA, 2007, 2)، قدرت‌های بزرگ و حتی متوسط امروزی در آرزوی کنترل محصولات انرژی خام نفت و گاز که پیرامون دریای خزر به‌وفور یافت می‌شود، هستند. در عین حال، این منطقه نگرانی‌های به‌مراتب عمده‌تری را نیز به‌دنبال دارد. در واقع، اگرچه برخی کارشناسان، مهم‌ترین غنایم بازی بزرگ جدید در مرکز اوراسیا را نفت و گاز خزر می‌دانند، اما برای بسیاری از بازیگران، ارزش تسلط بر اوراسیای مرکزی چیزی بیش از منابع اقتصادی و تسلط بر ذخایر انرژی موجود در این منطقه است.

از زمانی که مکندر منطقه‌ی اوراسیا را برای سیادت بر جهان، حیاتی توصیف کرد و آنرا قلب زمین نامید، بیش از یک‌صد سال می‌گذرد. اوراسیا در دوران جنگ سرد، صحنه‌ی اصلی رقابت بین دو ابرقدرت جهان بود و اکنون نیز به‌نظر برژینسکی^{۱۶} (58-29, 1997) که یکی از طرفداران جدی بازی‌های سیاسی در اوراسیاست، در عصر پس از جنگ سرد نیز مورد اختلاف و درگیری قدرت‌های بزرگ باقی خواهد ماند. برژینسکی با نظر به اهمیت فوق‌العاده اوراسیا و به‌ویژه مناطق میانی آن از لحاظ ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیستی، از گسترش ناتو^{۱۷} به شرق و همگرایی بیشتر در اروپا نیز استقبال می‌کند. از نظر وی، عامل اصلی ژئوپلیتیک، نمایانگر هژمونی^{۱۸} آمریکا و نقش

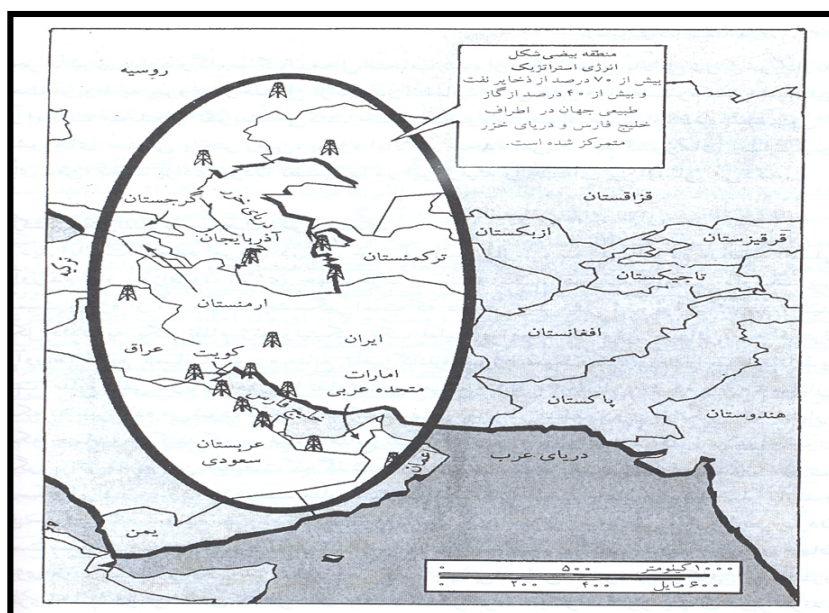
15 - International Energy Agency

16 - Zbigniew Brzezinski

17 - North Atlantic Treaty Organization (NATO)

18 - Hegemony

بی‌سابقه‌ی آن در اوراسیاست. گرچه برژینسکی ادعا دارد که تا نسل آینده، جایگاه آمریکا به‌عنوان تنها قدرت برتر جهان نمی‌تواند از سوی هیچ قدرت واحد رقیبی مورد چالش قرار گیرد، اما روسیه و چین، دو کشور قدرت‌مند و دارای مرز مشترک با کشورهای آسیای مرکزی را به‌عنوان کشورهایی که احتمال دارد منافع آمریکا را در آسیای مرکزی به‌خطر اندازند، شناسایی می‌کند. وی به روشنی تأکید دارد هر ملتی بتواند بر آسیای مرکزی تسلط پیدا کند، توانایی تهدید موقعیت واشنگتن در خلیج فارس را نیز خواهد داشت. وی با اصرار بر نظریه خود در خصوص اهمیت فزاینده و استراتژیکی اوراسیا در طول جنگ سرد (برژینسکی، ۱۳۷۸، ۲۸)، هنوز هم اوراسیا را اصلی‌ترین جایزه‌ی ژئوپلیتیکی برای آمریکا به‌شمار می‌آورد و تفوق جهانی این کشور را به‌طور مستقیم وابسته به میزان توانمندی حفظ برتری مؤثر خود در قاره‌ی اوراسیایی می‌داند.



نقشه ۱: بیضی استراتژیک انرژی (مجتهدزاده، ۱۳۸۱، ۲۸۴)

۵. فروپاشی شوروی و خلاء ژئوپلیتیکی قدرت در مرکز اوراسیا

فروپاشی بلوک شرق و استقلال جمهوری‌های سابق شوروی در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، نقش قدیمی منطقه اوراسیای مرکزی که به‌عنوان بخشی از منطقه حائل و حوزه نفوذ محسوب می‌شد را مجدداً احیا کرد. با این حال، نظر بسیاری از صاحب‌نظران در روسیه و حتی غرب در اوایل دهه ۱۹۹۰ بر آن بود که علی‌رغم استقلال جمهوری‌های آسیای میانه، یک محور روسیه-اوراسیای مرکزی تکوین خواهد یافت که ویژگی آن، وابستگی شدید ساختاری کشورهای کوچک‌تر به مسکو است و بر تعهد و تکیه روسیه به قزاقستان متمرکز و استوار خواهد بود. چنین چشم‌اندازی با تشکیل کشورهای مستقل مشترک‌المنافع^{۱۹} با عضویت روسیه و پانزده جمهوری سابق شوروی و انعقاد معاهدات دوجانبه میان دولت‌های اوراسیای مرکزی و روسیه در زمینه همکاری‌های دفاعی و نظامی می‌رفت تا احیا شود. در این معاهدات وظایف و جایگاه روسیه و نیروهای نظامی محلی مشخص می‌شد و حق استفاده از تسلیحات نظامی محلی در اختیار روسیه قرار می‌گرفت و حتی در بعضی موارد، دکترین‌های نظامی مشترک و یا نیروهای ائتلافی مشترک نیز پیش‌بینی شده بود (Allison, 1993, 45-72). تمامی این عوامل بر آن دلالت داشتند که روسیه دیر یا زود قادر خواهد بود نقش امنیتی برتری جویانه‌ای را در آسیای مرکزی و قفقاز پایه‌ریزی نماید (Mesbahi, 1993, 185). اما تلاش روسیه برای خلق یک قلمروی ژئوپلیتیکی برای خود در آسیای مرکزی و قفقاز به مرکزیت قزاقستان در دهه ۱۹۹۰ با شکست مواجه شد. روسیه توان کافی برای اشغال پایگاه‌های مورد نظرش را در اختیار نداشت و علاوه بر این، برای انجام مأموریت‌های مختلف مشترک با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز که برای پایه‌ریزی پوشش استراتژیک در جنوب ضروری می‌نمود، با کمبودهای مالی مواجه بود (آلیسون و جانسون، ۱۳۸۲، ۱۵-۱۴). بدین ترتیب ایجاد خلاء قدرت ناشی از کنار کشیدن روسیه از مسایل جمهوری‌های آسیایی شوروی سابق، باعث

حضور دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در مرکز اوراسیا گردید و جریانی از بازی قدرت‌ها را در این منطقه به وجود آورد (یزدانی و تویسرکانی، ۱۳۸۶، ۱۳۷).

۶. بازی ژئوپلیتیکی قدرت‌ها پیرامون دریای خزر

آسیای مرکزی و قفقاز از مهم‌ترین عناصر اتخاذ سیاست‌های مسکو در فضای پهناور شوروی سابق به‌شمار می‌آید و بنابراین فدراسیون روسیه از همان آغاز استقلال جمهوری‌های اوراسیای مرکزی، جهت گسترش و تنوع تعاملاتش با این کشورها تلاش‌های بسیاری را به کار بسته است (رودینتسکی، ۱۳۸۴، ۲۴۰). سیاست روسیه در سطح بین‌المللی در اوراسیای مرکزی در چارچوب حساسیت‌ها و تلاش‌های آن کشور برای حفظ ثبات منطقه‌ای و جلوگیری از کسب نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای در جمهوری‌های آسیای شوروی سابق قابل فهم است (Cornell, 2004, 125). روابط نظامی-امنیتی روسیه با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز طی سال‌های اخیر به‌خوبی بیانگر این نگرش بوده است. این حساسیت پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از عمق و گستره‌ی بیشتری برخوردار شده است. با وجود اینکه ولادیمیر پوتین^{۲۰}، رئیس جمهوری سابق روسیه، ابتدا حضور غربی‌ها در اوراسیای مرکزی را برای کشورش تهدید تلقی نمی‌کرد (Rumer, 2002, 30)، اما به‌زودی و پس از روشن شدن برنامه‌های ایالات متحده و ناتو برای حضور بلند مدت نظامی در منطقه، شکاف‌ها، عمق بیشتری یافت (کولایی، ۱۳۸۴، ۲۰). بسیاری از روس‌ها در پاسخ به این حرکت غربی‌ها، معتقد بودند که مسکو باید همه توان و امکانات خود را به کار گیرد تا منطقه در چارچوب حوزه نفوذ روسیه باقی بماند (Shermatova, 2002, 11-13). گنادی سلزینف^{۲۱}، رئیس وقت دومای روسیه نیز ضمن اعلام این نکته که مسکو نمی‌خواهد آمریکا پایگاه‌های نظامی متعددی در آسیای مرکزی داشته باشد، تأکید کرد: «از نظر ژئوپلیتیکی، حضور روسیه در آسیای

20 - Vladimir Vladimirovich Putin

21 - Gennady Seleznyov

مرکزی بسیار مهم است و باید به هر کاری دست بزیم تا [این منطقه] جایی هرچه مهم‌تر [در سیاست خارجی ما] پیدا کند» (Johnson, 2002, 59). اینکه تا چه زمانی دولت روسیه، حضور نظامی آمریکا در منطقه‌ی پیرامون دریای خزر و به اصطلاح حیات خلوت خویش را تحمل می‌کند، به درستی مشخص نیست؛ اما به نظر می‌رسد پایگاه‌های آمریکایی در آسیای میانه بیشتر به استراتژی نظامی جدید ایالات متحده در خصوص حضور در مناطق حساس و استراتژیک جهانی مربوط باشد تا به نبرد ضد طالبان در افغانستان (Cheterian, 2005, 3). جدول ۱ تعداد و پراکندگی پایگاه‌های نظامی روسیه و آمریکا در اوراسیای مرکزی را نشان می‌دهد.

جدول ۱: پراکندگی پایگاه‌های نظامی روسیه و آمریکا در اوراسیای مرکزی

(فعال و یا در حال مذاکره)

قزاقستان	قرقیزستان	ترکمنستان	ازبکستان	تاجیکستان	گرجستان	آذربایجان	ارمنستان	
۱	۲	--	۱	۲	۱	۱	--	آمریکا
--	۱	--	۱	۳	--	۲	۲	روسیه

منبع: (Dufour, 2007, 4-8; Zhavoronkova, 2010, 2; Eurasia Net, 2009; Bhadrakumar, 2010, 3)

منابع انرژی منطقه آسیای مرکزی و حوزه دریای خزر تا پیش از حملات ۱۱ سپتامبر، عمده منافع آمریکا در این منطقه را تشکیل می‌داد. با این وجود، باید گفت اکثر شرایطی که ایالات متحده را به سوی آسیای مرکزی سوق داد، پیش از این حملات تروریستی شکل گرفته بود که دلیل عمده آن، وجود افغانستان در جنوب این منطقه به عنوان کشور پرورش دهنده‌ی تروریسم بود؛ وضعیتی که خود ایالات متحده نیز در به وجود آمدن آن شریک بود. اما به هر حال، این حملات منافع ملی ایالات متحده در منطقه را برجسته ساخت و سبب شد تا واشنگتن بر مشکلات عمیق گریبان‌گیر اوراسیای مرکزی تمرکز کند (Menon, 2003, 190-192). بدین ترتیب آمریکا به بهانه‌ی جنگ علیه تروریسم

تحلیلی بر رقابت ژئوپلیتیکی قدرت‌ها در «بیضی استراتژیک انرژی» / ۱۶۳

جهانی، حضور خود در منطقه آسیای مرکزی را به‌شدت تقویت کرد و با انعقاد چندین موافقت‌نامه‌ی نظامی با دولت‌های منطقه، کمک‌های اقتصادی و فنی خود را به این کشورها گسترش داد و عملاً در روندهای امنیتی و نظامی منطقه درگیر شد.

همچنین این اولین بار است که نیروهای نظامی ایالات متحده در کمتر از ۲۰۰ مایلی مرزهای غربی کشور چین مستقر شده‌اند. وضعیت کنونی این احساس را به پکن القا می‌کند که تاکتیک محاصره با یک سد، توسط ایالات متحده علیه منافع این کشور در حال انجام است (Ferrari, 2003, 10). بر این اساس، چین مصمم است تا در برخی عرصه‌ها هماهنگ با جبهه‌ی مسکو در مقابل غرب ظاهر شود و در همین راستا با روس‌ها در چارچوب سازمان همکاری شانگهای^{۲۲} پیش‌می‌رود و مایل است تا همکاری استراتژیک و نزدیکی را با اعضای این سازمان در برابر افزایش حضور ناتو و ایالات متحده در حیطه‌ی نفوذ خود در اوراسیای مرکزی پایه‌ریزی کند.



نقشه ۲: کشورهای منطقه آسیای مرکزی (Politicspeaksvalleys, 2009, 2)

۷. روابط ژئوپلیتیکی مبتنی بر سلطه و نفوذ در اوراسیای مرکزی

دیدار عجولانه وزیر وقت دفاع آمریکا در جولای ۲۰۰۵ از قرقیزستان جهت اطمینان از دسترسی واشنگتن به پایگاه هوایی مناس^{۳۳}، بیانگر تلاش‌های امنیتی جدی دولت ایالات متحده برای نفوذ به مناطق آسیای مرکزی و قفقاز است. این مسافرت کمی بعد از اجلاس سران شانگهای در آستانه، پایتخت قزاقستان صورت گرفت که در آن، رهبران کشورهای چین و روسیه و بیشتر جمهوری‌های آسیای مرکزی، واشنگتن و هم‌پیمانانش را به تعیین جدول زمانی عقب‌نشینی نیروهایشان از منطقه دعوت کرده بودند. به طور کلی، ایالات متحده استراتژی دوجانبه‌ی موقتی را در مقابله با دیگر تلاش‌های چندجانبه بازیگران بازی بزرگ جدید برای محدود نمودن حضور نظامی‌اش در آسیای مرکزی در پیش گرفته است (Weitz, 2006, 155). در مقابل، واشنگتن حضور نظامی خود در قفقاز جنوبی را بیشتر بر پایه‌ی روابط چندجانبه با جمهوری‌های این منطقه در قالب طرح‌های ویژه‌ی ناتو برای حضور در قفقاز قرار داده است.

روند تدریجی حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، بازی با حاصل جمع صفر است که به ضرر روسیه در حال انجام است. استراتژیست‌های روسی، وجود پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در اوراسیای مرکزی را مانع بزرگی در برابر پیوند ژئوپلیتیکی مسکو با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز می‌دانند و معتقدند تلاش روسیه باید در راستای حذف سلطه نظامی این کشور و ناتو در منطقه قرار گیرد. در عین حال، دومین راه حل کرم‌لین برای حفظ منافع روسیه در مرزهایش می‌تواند مقابله به مثل مسکو و احیاء و افزایش نیروهای نظامی روسی در خاک جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز باشد (Torbakov, 2002, 1). بنابراین، بی‌جهت نیست که پوتین، اضمحلال شوروی و از دست رفتن سلطه این کشور بر اوراسیای مرکزی را بزرگ‌ترین فاجعه

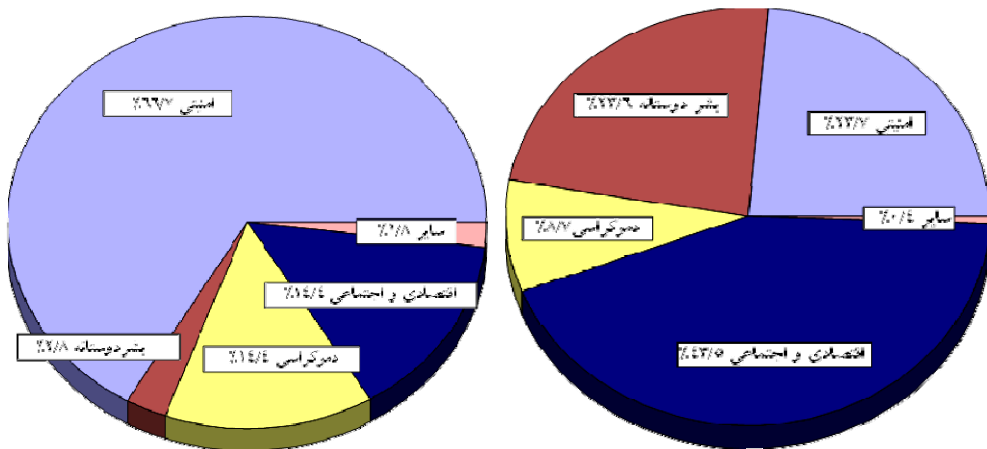
ژئوپلیتیکی قرن بیستم برای کشورش دانسته است و اولویت مدیریت مسکو را احیای نفوذ روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز اعلام می‌کند (Weitz, 2006, 156).

هدف بازیگران در بازی بزرگ جدید علاوه بر نفوذ سیاسی، نظامی و امنیتی، تأثیرگذاری بر سیستم اقتصادی جمهوری‌های اوراسیای مرکزی نیز است. بر این اساس ایالات متحده در نظر دارد تغییراتی را با تقویت مناسبات اقتصادی، در ساختارهای اقتصادی و تکنولوژیکی کشورهای حوزه اوراسیای مرکزی ایجاد کند تا ضمن جایگزین ساختن الگوهای اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری با اقتصاد متمرکز دولتی، زمینه‌های لازم را برای نفوذ و همچنین کنترل ساختار حکومتی دولت‌های تازه استقلال یافته فراهم آورد (ترک‌زاد، ۱۳۸۲، ۱۳۶). از این رو، واشنگتن از زمان استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز تا کنون، کمک‌های مالی بسیاری را در اختیار آنها قرار داده که اغلب در عوض همکاری آنها در واگذاری پایگاه‌های نظامی و مساعدت‌های سیاسی بوده است (راسینگ، ۱۳۸۵، ۷). بررسی روند حمایت‌های مالی ایالات متحده از دولت‌های اوراسیای مرکزی طی سال‌های پس از استقلال نیز گویای تغییر جهت کمک‌های واشنگتن از زمینه‌های اقتصادی-اجتماعی به نظامی-امنیتی است. در حالی که در سال ۱۹۹۵ مساعدت‌های اقتصادی و اجتماعی، ۴۳/۵ درصد و کمک‌های مربوط به بخش بشر دوستانه، ۲۳/۶ درصد از مجموع حمایت‌های مالی این کشور از جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی را شامل می‌شد، این نسبت در سال ۲۰۰۵ به ترتیب به ۱۴/۴ و ۲/۸ درصد کاهش یافت. در مقابل، حمایت‌های مربوط به بخش‌های امنیتی و نظامی طی این مدت از ۲۳/۷ درصد به رقم ۶۶/۷ درصد افزایش یافته است (Tarnoff, 2007, 2). میزان کمک‌های مالی ایالات متحده به جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی طی سال ۲۰۰۷ برحسب نوع این حمایت‌ها در جدول ۲ آمده است. شکل ۱ نیز گویای روند افزایش میزان کمک‌های امنیتی و نظامی واشنگتن به دولت‌های منطقه درقبال کاهش کمک‌های اقتصادی، اجتماعی و بشردوستانه از سال ۱۹۹۵ الی ۲۰۰۵ است.

جدول ۲: میزان و نوع کمک‌های مالی دولت ایالات متحده به جمهوری‌های اوراسیای مرکزی
(۲۰۰۷)

قزاقستان	قرقیزستان	ترکمنستان	ازبکستان	تاجیکستان	گرجستان	آذربایجان	ارمنستان	
۱۳/۰۷	۱۰/۷۹	۴/۰۰	۹/۷۵	۸/۵۶	۱۸/۸۸	۱۵/۵۸	۱۹/۲۰	ارتقای دمکراسی
۱۵/۹۴	۱۷/۹۴	۴/۰۰	۸/۳۵	۱۱/۱۰	۳۴/۰۱	۲۰/۸۶	۴۱/۶۶	اقتصادی- اجتماعی
--	۰/۷۵	--	۰/۹۰	۱۵/۳۷	۲۰/۰۳	۱۰/۶۶	۹/۴۰	انسان‌دوستانه
۵۸/۳۵	۱۲/۵۷	۲/۱۷	۲۸/۱۲	۹/۲۹	۷۵/۶۷	۴۰/۴۱	۱۷/۸۷	امنیتی
۱/۱۳	۱/۴۸	۰/۲۸	۲/۳۰	۰/۷۰	۴/۴۲	۱/۴۵	۶/۰۱	سایر کمک‌ها

منبع: (U.S. Department of State, Jan 2007)



شکل ۱: تغییر جهت کمک‌های آمریکا به جمهوری‌های اوراسیای مرکزی از اقتصادی-اجتماعی به نظامی-امنیتی

الف: جهت کمک‌های ایالات متحده در سال ۱۹۹۵ ب: جهت کمک‌های ایالات متحده در سال ۲۰۰۵

منبع: (Tarnoff, 2007, 2)

همچنین، روسیه علی‌رغم مشکلات مالی و ضعف اقتصادی و تکنولوژیکی نسبت به غرب، در حال گسترش ابعاد نفوذ اقتصادی خود در آسیای مرکزی و قفقاز است. چین نیز برای کسب موفقیت در آسیای مرکزی، بیشتر از راه تقویت همکاری‌های اقتصادی با این جمهوری‌ها می‌تواند به مطلوب خود دست یابد نه از راه نفوذ نظامی و امنیتی. از این‌رو، نخست‌وزیر وقت چین در طول دیدارش از قزاقستان در سال ۱۹۹۴ ضمن ارائه یک کمک اقتصادی هرچند اندک به‌عنوان نشانه دوستی به کشورهای آسیای مرکزی، اعلام داشت پکن در آسیای مرکزی به‌دنبال یافتن یک حوزه نفوذ اقتصادی و سیاسی است (سینگ، ۱۳۸۲، ۲۱۵-۲۱۳).

از سوی دیگر، تأثیرات فرآیند جهانی شدن در زمینه سلطه فرهنگی غرب به رهبری ایالات متحده، همانند سایر مناطق جهان، در آسیای مرکزی و قفقاز نیز بروز و نمود چشم‌گیری پیدا کرده است. فعالیت‌های مستقیم فرهنگی آمریکا در این مناطق بیشتر معطوف به فعالیت‌های آموزشی است و اکنون فارغ‌التحصیلان کالج‌های این کشور خود را برای اشغال پست‌های بالا در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز آماده می‌کنند. در این میان از فعالیت‌های سپاه صلح^{۲۴} آمریکا در اوراسیای مرکزی نباید غافل بود. اسرائیل نیز به موازات حضور ایالات متحده، فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی خود را در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی شدت بخشیده است (ابراهیمی، ۱۳۸۲، ۴؛ قاسمی، ۱۳۸۴، ۱۴-۱۲). چین، روسیه و ایران نیز از گسترش فرهنگ جوامع خود و نفوذ معنوی در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز غافل نبوده‌اند. اما زمینه‌ی نفوذ فرهنگی این کشورها به دلیل مجاورت، بهره‌مندی از سابقه‌ی طولانی روابط فرهنگی و در مواردی اشتراکات قومی و مذهبی با جوامع آسیای مرکزی و قفقاز، کمتر رنگ و بوی سلطه به‌خود گرفته است (نوروزی، ۱۳۸۵، ۱۰-۶).

روابط قدرت‌های بزرگ جهانی و بازیگران شرکت کننده در بازی بزرگ جدید با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی در حالی صورت می‌گیرد که این کشورها خود را درگیر یک بازی ناخواسته با قدرت‌های نامتقارنی احساس می‌کنند که خروج از آن برایشان ناممکن است. تجزیه و تحلیل عناصر تشکیل دهنده قدرت در جمهوری‌های اوراسیای مرکزی و مقایسه‌ی آن با وضعیت قدرت‌هایی همچون چین، روسیه و ایالات متحده، نشان دهنده تفاوت فاحش شاخص‌های اصلی قدرت میان بازیگران کلیدی بازی بزرگ جدید در مقایسه با کشورهای واقع در محیط بازی است.

۸. تبیین ژئوپلیتیکی و ژئواکونومستی رقابت قدرت‌ها در خلیج فارس

خلیج فارس، یکی از مهم‌ترین مراکز ثقل مناسبات ژئوپلیتیکی و بین‌المللی است که تحت سیطره‌ی دو قلمرو ایرانی و عربی قرار دارد. منطقه‌ی ژئوپلیتیکی خلیج فارس، متشکل از هشت کشور ایران، عراق، کویت، عربستان، بحرین، قطر، امارات متحده عربی و عمان است که در کرانه‌های حوضچه‌ی خلیج فارس، گرد هم آمده‌اند. خلیج فارس ۶۱/۵ درصد از ذخایر نفت جهان را داراست که در این میان، عربستان با ۲۲ درصد و ایران با ۱۱/۵ درصد از سهم جهانی در منطقه، بیشترین سهم را دارا هستند (EIA, 2007, 36-37). منابع عظیم نفت خلیج فارس و نیاز فزاینده کشورهای توسعه یافته به نفت، باعث شد تا در نیمه‌ی دوم سده بیستم، قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به این منطقه توجه ویژه‌ای داشته باشند. کشف میادین گازی خلیج فارس، افزایش جهانی قیمت نفت، کاهش ذخایر نفت، الزام پیمان کیوتو (سخت پاک) و سازگاری بیشتر گاز طبیعی با محیط زیست باعث شد تا در دهه‌ی پایانی قرن بیستم، خلیج فارس بیش از پیش در کانون توجه مناسبات ژئواکونومستی جهانی قرار گیرد (کاوایی و ویسی، ۱۳۸۴، ۲۹۸). از این‌رو، منطقه‌ی خلیج فارس با تأمین بخش عظیمی از انرژی مورد نیاز جهان و موقعیت ژئوپلیتیک

آن، از دیرباز مورد توجه قدرت‌های جهانی بود و تلاش برای اعمال سلطه و حفظ نفوذ در این منطقه به یکی از سیاست‌های راهبردی آنها تبدیل شده است.



نقشه ۳: ذخایر نفت و گاز خلیج فارس (EIA, 2008, 1)

۸-۱. ایالات متحده

اجرای هر الگوی امنیتی در یک محیط پیچیده سیاسی-اجتماعی چون منطقه‌ی خلیج فارس، با تهدیداتی مواجه است که الگوی امنیتی ایالات متحده نیز از این امر مستثنی نیست. راهبرد امنیتی منطقه‌ای جمهوری اسلامی، بی‌ثباتی و اختلافات کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس، توسعه سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانه و خطر تلاقی آن با تکنولوژی‌های پیشرفته و بنیادگرایی مذهبی، از جمله چالش‌های فراروی آمریکا در منطقه می‌باشند. در مجموع، هم‌اکنون ایالات متحده به یک راهبرد نظامی متکی است که روز به روز برای آن کشورگران‌تر تمام می‌شود. این کشور از سوی قدرت منطقه‌ای ایران، مورد چالش قرار دارد و تروریست‌ها نیز کشورهای منطقه را محل مناسبی برای

عضو گیری و نیز انجام عملیات تروریستی یافته‌اند، بدین لحاظ به نظر می‌رسد که وضعیت موجود، شرایط مطلوبی را برای ایالات متحده در پی نخواهد داشت (راثمل، ۱۳۸۲، ۲۴۲؛ قهرمان‌پور، ۱۳۸۷، ۸۶-۸۰). با این حال، ابتکار عمل در دست آمریکاست؛ به گونه‌ای که این کشور می‌تواند به ایجاد یک سیاست مشارکت سازنده و استراتژیک بین طرفین و همچنین در میان دول مختلف در خلیج فارس و نیز خاورمیانه دست بزند، چراکه الگوهای مشارکت تعریف شده‌ی پیشین همچون پیمان ۶+۲ که توسط آمریکا در منطقه تعریف شده بود، با توجه به اوضاع کنونی و حضور نظامی آمریکا، در آینده‌ای نه چندان دور تغییر خواهد کرد و صف‌بندی‌های جدیدی را در چارچوب‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای رقم خواهد زد (Lieberman, 2007, 18-22؛ موسوی، ۱۳۸۳، ۸).

ایالات متحده پنجاه سال پیش با خاتمه‌ی حکمرانی امپراتوری بریتانیا و فرانسه طی جنگ سوئز در سال ۱۹۵۶، میخ خود را در خطرترین نقطه‌ی جهان، یعنی خاورمیانه کوبیده است. اکنون نیز پس از سال‌ها حضور فعالش در این نقطه از جهان، همگی به جز ایران، برای رفع و جرح درگیری‌های دیرینه خود به واشنگتن نظر دارند. با اینکه این کشور کمک‌های جنبی به صورت کمک نظامی و اقتصادی در اختیار متقاضیان خود قرار می‌دهد، در عین حال، امنیت هر یک را به طور ضمنی در برابر دیگران تضمین می‌نماید. در این خصوص، ذکر این مطلب واقع‌گرایانه ضروری به نظر می‌رسد این تنها مؤسسات و نهادهای خوب آمریکایی نیستند که نقش آفرینان منطقه‌ای عمده را به محور واشنگتن متصل می‌سازد، بلکه در واقع این ساختارها هستند که با تکیه بر قدرت، به ایالات متحده اجازه می‌دهد این بازی را با موفقیت به پیش برد؛ که اگر این گونه نبود، اتحادیه اروپا نیز می‌باید در یافتن جای پای در منطقه به همین اندازه موفق باشد (ایکنبری، ۱۳۸۲، ۲۴۹-۲۴۸). پس تا زمانی که ایالات متحده از چنین ساختارهای کارآمدی در منطقه بهره‌مند است، احتمال تغییر جایگاه این کشور بعید به نظر می‌رسد (Shanker, 2006, A24).

هم اکنون خلیج فارس به اولویت سیاست خارجی واشنگتن تبدیل شده است و بر اهمیت آن در سال‌های آتی نیز افزوده خواهد شد. ایالات متحده بیش از دیگر کشورهای فرامنطقه‌ای و حتی منطقه‌ای، تعیین کننده مناسبات امنیتی در خلیج فارس است. ایالات متحده در حال حاضر، خود، نقش ژاندرام منطقه را عهده‌دار گشته و به نظر می‌رسد که برنامه حداقل کوتاه مدتی جهت خروج نیروهایش از این منطقه و واگذاری حفظ ثبات منطقه به یک سیستم امنیت دسته جمعی منطقه‌ای و یا وکالت این امر به کشور و یا کشورهای دیگر را نیز در دستور کار خود نداشته باشد؛ چراکه نیاز این کشور به حضور مؤثر در خلیج فارس، فراتر از هدفی چون سرنگونی صدام حسین می‌باشد (Philips, 2002, 3). چنین چشم‌اندازی این احتمال را مطرح می‌کند هر دولتی که در آمریکا حاکم باشد (تا آینده‌ی قابل پیش‌بینی)، به تلاش خود برای کنترل بخش بیشتری از ذخایر نفتی شناخته‌شده جهان ادامه خواهد داد. به این ترتیب، ضرورت‌های امنیتی خلیج فارس همواره مورد توجه رهبران کشورهای صنعتی غرب بوده و مقامات اجرایی آمریکا نسبت به چنین وضعیتی، حساسیت بیشتری نشان می‌دهند (Schulz, 2005, 59). بنابراین اگرچه به دنبال حوادث یازدهم سپتامبر، دولت بوش پیشبرد تغییراتی هدفمند در خاورمیانه و به تبع آن در منطقه خلیج فارس را جایگزین سیاست حفظ ثبات در منطقه کرد (قربانی، ۱۳۸۶، ۸۷)، اما راهبرد کلان امنیتی ایالات متحده از ابتدای حضور مؤثر خود در منطقه، حفظ توزیع قدرت موجود همراه با افزایش توان تأثیرگذاری خویش جهت کاهش وضعیت بحرانی این منطقه به‌منظور حفظ برتری نسبی خود بوده است.

۸-۲. اروپا

پس از فروپاشی شوروی و به‌ویژه در سال‌های اخیر، شاهد ظهور نوعی سیاست خاورمیانه‌ای مستقل از جانب اروپایی‌ها هستیم. مهم‌ترین دغدغه‌ی اروپا در این خصوص، وابستگی به انرژی خلیج فارس است. اهمیت خلیج فارس به واسطه وجود ذخایر عظیم

انرژی و بازار مناسب، برای اتحادیه اروپا در حال افزایش است (Hanelt & Möller, 2007, 3). هم‌اکنون منابع انرژی خلیج فارس، پنجاه درصد از نیازهای انرژی اروپا را تأمین می‌کند و بر اساس برآوردهای آژانس اطلاعات انرژی، این میزان وابستگی تا سال ۲۰۳۰ میلادی به هفتاد درصد افزایش خواهد یافت (EIA, 2007, 16). از سوی دیگر، اروپایی‌ها که در مدت زمانی طولانی، خلیج فارس را صحنه یک تازی‌های خود به شمار می‌آوردند، نمی‌توانند بپذیرند قدرتی دیگر، این چنین عنان مسایل در این منطقه را در دست خود داشته باشد و تنها به سهم اندکی برای ایشان اکتفا کند. کشورهای اروپایی به عینه شاهد وضعیتی هستند که طی آن با افزایش اهمیت منطقه، سهم آنان به‌ویژه در زمینه‌ی مسایل راهبردی و امنیتی در حال کاهش است (Lieberman, 2007, 8-11). جنگ عراق و اعلام آمادگی آمریکا جهت حلّ و فصل این جریان بدون حضور اروپا، روند نارضایتی اروپایی‌ها را فزونی بخشیده است.

بریتانیا به‌عنوان یار و همراه استراتژیک آمریکا، یک قدرت استعماری با سابقه در خاورمیانه و کشوری است که برای خودش حق آب و گلی مسلم در منطقه قایل است. به‌خصوص حساسیت و تأکید نفوذش در کشورهای افغانستان، عراق و ایران؛ توسعه‌ی نفوذ و قدرت بیش از اندازه‌ی آمریکا به‌عنوان مدعی نظام تک‌قطبی و تک‌صدایی جدید جهانی در دوران نظم نوین جهانی را برنتافته و تحمل نخواهد کرد. بنابراین با استفاده از انواع ابزارهای ممکن خود در منطقه، با آمریکا در حال یک رقابت شدید و پنهان است. این کشور در یک گذشته طولانی استعماری نزدیک به پنج قرن، با استفاده از مطالعه و بررسی خصوصیات فرهنگی، جامعه‌شناسی سیاسی و روان‌شناسی اجتماعی جوامع گوناگون منطقه، روش‌ها و راه‌کارهای مناسب را برای نفوذ و سلطه‌ی هرچه بیشتر خود به مردم و رهبران خاورمیانه را طراحی و اجرا می‌نماید (Persson, 2005, 272-274). اهداف انگلستان در منطقه، کوتاه مدت و زودگذر نیست بلکه برعکس، پیوسته هدف‌های دراز مدتی را در رقابت با رقیب قدر قدرتش، آمریکا، دنبال می‌کند.

پیروزی در جنگ، شکست در جنگ و نیز خلاء قدرت و وجود دولت‌های ضعیف، انگیزه‌های سه‌گانه‌ی امپریالیسم را تشکیل می‌دهند. از این منظر، اروپا که خود را بازنده در رقابت طولانی مدت با آمریکا در منطقه به‌شمار می‌آورد، همواره در صدد استفاده از موقعیت‌هایی است که به نحوی ایالات متحده در آن ضعف نشان داده است (Rollo, 2008, 2). قرار گرفتن در کنار اسرائیل طی بحران کانال سوئز و شرکت در جنگ ۱۹۵۶؛ قلمداد نمودن ایران به‌عنوان شریکی پیچیده و در عین حال متکثرترین کشور منطقه (پرتس، ۱۳۸۳، ۱۵)؛ و مخالفت جدی با جنگ عراق از جمله مواردی است که اروپا از طرق آنها سعی داشته و دارد تا جایگاه خویش را در منطقه بهبود بخشد. امپریالیسم نظامی، امپریالیسم اقتصادی و امپریالیسم فرهنگی نیز سه روش اجرا و اعمال سیاست‌های تغییر وضع موجود است که به نظر می‌آید اروپا توانایی کاربرد نسبی هر یک از سه روش و به‌خصوص نوع اقتصادی آنرا در مقابل آمریکا داشته باشد. تأکید اروپا بر اجرای قوانین و مقررات بین‌المللی و حرکت در چارچوب شورای امنیت و سازمان‌های بین‌المللی چندجانبه جهت حلّ و فصل مسایل امنیتی و اجرای اصول سیاست بین‌الملل بر طبق قواعد و هنجارهای بین‌المللی یکی دیگر از گزینه‌های پیش روی اروپا برای ارتقا جایگاه خویش در نظام بین‌الملل، در غیاب توانایی‌های غالب نظامی‌اش است (Kagan, 2003, 4).

یکی دیگر از ابزارهای اروپا جهت تغییر وضع موجود در خلیج‌فارس، ایران است. ایران و اروپا با قرار گرفتن در معرض یک اتحاد طبیعی در این منطقه، طی عملی متقابل، هر یک، دیگری را وزنه‌ای در برابر قدرت آمریکا به حساب می‌آورند (Serfaty, 1998, 341). از اینرو اتحادیه‌ی اروپا در صدد است با تهران وارد تعامل گسترده شود تا با کمک آن بتواند وضع موجود را در منطقه به نفع خود تغییر دهد (Hanelt & Möller, 2007, 6). هدف جمهوری اسلامی ایران از اتخاذ چنین رویکردی، تضعیف موقعیت ممتاز ایالات متحده و در نهایت، خارج کردن این کشور از معادلات امنیتی منطقه است و

هدف اروپا نیز استفاده از اهرم و موقعیت ایران جهت پیش برد اهداف تجدیدنظرطلبانه‌اش در خلیج فارس است. بدین جهت است که اروپا در پاره‌ای از موضوعات، خواستار پاسخ مثبت به منافع و احساسات مشروع ایران از سوی جامعه بین‌المللی و همسایگان این کشور در منطقه بوده است (Hamdi, 2005, 5).

۸-۳. فدراسیون روسیه

به نظر می‌رسد سیاست‌های روسیه نسبت به دهه گذشته در عرصه جهانی، ملی‌گرایانه‌تر و روابطش با ایالات متحده مشکوک‌تر شده است. این احتمال می‌رود که مسأله تکثیر جنگ افزارهای هسته‌ای در خاورمیانه، روابط این کشور با آمریکا را تیره‌تر نماید. به هر حال، بدون اعمال فشار از سوی آمریکا، روسیه در صدد متوقف ساختن فروش تسلیحات تکثیر سلاح‌های اتمی و فناوری موشکی به کشورهای خاورمیانه که به صورت بالقوه توانایی استفاده از آنها را دارند، بر نخواهد آمد. در وضعیت موجود، اندیشه بهره‌گیری از روش کنترل صادرات روسیه، به‌عنوان یکی از تلاش‌های اساسی واشنگتن برای مهار روند تکثیر سلاح‌های اتمی در منطقه خاورمیانه، واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسد (سیاست‌های آمریکا، ۱۳۸۰، ۱۷-۱۶؛ Sestanovich, 2003, 154-158).

خاورمیانه و منطقه‌ی خلیج فارس، همواره جایگاه ویژه‌ای را در سیاست خارجی روسیه داشته است. در ابتدا، روسیه در این منطقه بیشتر از موضع تدافعی و تا حدی انفعالی برخوردار بود. تحولات گسترده و بزرگ مربوط به خاورمیانه و شوروی موجب تغییر نگاه روسیه به منطقه نشده است و این کشور همچنان شمال خاورمیانه را حیات خلوت خود دانسته و امنیت ملی خود را مرهون ثبات در این منطقه می‌داند (رسولی، ۱۳۸۵، ۲۱؛ الهی، ۱۳۸۷، ۷۴-۷۲). توجه فدراسیون روسیه به تحركات مجدد و حضور خود در منطقه، در زمان ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین و هم‌زمان با افزایش روند ادعای تک قدرتی آمریکا در دوران نظم نوین جهانی، افزایش یافته است. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و

تحرکات هم‌زمان آمریکا در افغانستان، عراق و آسیای مرکزی، حساسیت و توجه روسیه به خلیج فارس به‌عنوان یک عامل رقابتی و ابزار فشار سیاسی-روانی لازم به آمریکا، بیشتر شده است (اسدی، ۱۳۸۱، ۷۵۲). روسیه همانند اروپا و از لحاظ نظامی در سطحی بالاتر، از پتانسیل قابل ملاحظه‌ای در به‌کارگیری روش‌های سه‌گانه امپریالیستی جهت تغییر توزیع قدرت موجود در خلیج فارس به نفع خود برخوردار است و انگیزه‌های کافی را نیز در این خصوص داراست.

۴-۸. چین

چین را اژدهای خفته با استراتژی ابهام لقب داده‌اند (Yeh, 2006, 6)؛ چراکه مطالعه اجمالی سیر تحولات این کشور، مؤید این واقعیت است که چینی‌ها همواره در اتخاذ سیاست‌های استراتژیک خود مرموزانه و بسیار محتاط ظاهر شده و با فریفتن قدرت‌های بزرگ، قواعد بازی را به‌خوبی شناخته و آن را به کار بسته‌اند. در وضعیت فعلی، تأمین انرژی، مهم‌ترین دغدغه این کشور به شمار می‌رود. جمهوری خلق چین برای تأمین ذخیره نفت و گاز خود، نیاز مبرم به واردات آن‌بوه آن دارد که مهم‌ترین حوزه دستیابی آن نیز خلیج فارس است (قدسی، ۱۳۸۴، ۱۲). بر همین اساس، پکن تلاش می‌نماید که روابط خود با کشورهای تولیدکننده نفت از جمله ایران و عربستان را گسترش دهد تا بتواند از این طریق، به موقعیت مستحکمی نیز در سازمان شانگهای دست یابد (Nelson & Douglas & Schwartz, 2007, 5; Powell, 2006, 60). برخی از محققین چینی، توجه آمریکا به خلیج فارس را نیز بیش از هر چیز با مسأله انرژی و نفت مرتبط می‌دانند. از سوی دیگر آمریکا مایل به توسعه توان نظامی نیروی زمینی خود در این منطقه و احداث پایگاه‌های هوایی در اقیانوس هند، آرام و خلیج فارس و انتقال بخشی از نیروی دریایی خود، از مدیترانه به خلیج فارس است. بدین لحاظ برآورد چینی‌ها از تعدیل در روابط قدرت‌های بزرگ پس از جنگ افغانستان و عراق توسط آمریکا در منطقه،

خوشبینانه نیست و این نکته در نظر راهبرد پردازان نظامی آن کشور، بیش از سیاستمداران مشاهده می‌شود (امیدوارنیا، ۱۳۸۲، ۳۱-۲۳). نارضایتی چینی‌ها از چین جایگاهی در منطقه، باعث گردیده تا این کشور راه نفوذ اقتصادی به کشورهای منطقه را بهترین وسیله برای کسب موقعیت ممتازتری در خلیج فارس بداند.

به باور نخبگان سیاسی-امنیتی چین، دکترین راهبردی-امنیتی این کشور در راستای کاهش دادن اثرات منفی یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، می‌باید دارای ویژگی‌هایی چون جامعیت؛ در خدمت اهداف سیاسی بودن؛ برخورداری از توان جامع؛ و تمرکز باشد. بر اساس چنین ویژگی‌هایی، مدیریت راهبردی چین می‌باید همه جوانب مسائل کلان در عرصه تعاملات بین‌المللی از جمله طرح خاورمیانه بزرگ را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد تا بتواند سیاست‌های لازم را برای کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت ترسیم نماید. این دکترین همچنین مستلزم برخورداری از توان جامع است که علاوه بر قدرت نظامی شامل عوامل غیر نظامی از جمله قدرت طبیعی، اجتماعی، مادی (سخت افزاری)، روانی (نرم‌افزاری) و قدرت بالقوه و توان تبدیل سریع آن به قدرت بالفعل است. بر این اساس از دید دولت مردان چین، به‌مثابه قدرتی وا-همگرا با هژمونیک‌گرایی آمریکا و روندهای ژئوپلی‌نومیک^{۲۵} نومحافظه‌کاران این کشور؛ طرح‌های منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس، به‌مثابه سازوکاری در راستای روندهای یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا و ایجاد ثبات استراتژیکی مطلوب آن کشور تلقی می‌گردد (امینی، ۱۳۸۵، ۵۱-۳۸).

۲۵. مفهوم‌سازی اصطلاح ژئوپلی‌نومیک (Geopolinomics) نخستین بار در سال ۱۹۹۴ از سوی جرج دمکو (George Demko) و ویلیام وود (William Woods) به‌مثابه ابزاری تحلیلی جهت توضیح مسایل اساسی که جهان در قرن بیست‌یکم با آنها مواجه خواهد بود، صورت پذیرفت. در این تعریف، ژئوپلی‌نومیک، از "ژئوپلیتیک" قرن بیستم و مفهوم چند رشته‌ای "اقتصاد ژئوپلیتیک" که در آن واحد، تأثیرات جغرافیا، سیاست و اقتصاد را دربر دارد، متمایز شده است. ژئوپلی‌نومیک، فراتر از بررسی منابع انرژی، بر دالان‌های صادرات انرژی به‌عنوان پدیده‌ی قرن بیست‌یکم تأکید دارد (Kazi, 2007, 1).

چین می‌تواند با عرضه فناوری‌های نظامی و موشکی و جنگ افزارهای هسته‌ای به کشورهای منطقه، موازنه قدرت موجود در منطقه را به نفع خود به هم زند. اگر این کشور به گسترش بازار آزاد و خصوصی سازی اقتصادی‌اش ادامه دهد، می‌تواند به یک قدرت مثبت برای رشد اقتصاد جهانی مبدل شود؛ اما این مسئله می‌تواند باعث وابستگی بیشتر چین به منابع نفتی خاورمیانه و بنابراین جدی‌تر شدن استراتژی این کشور در قبال مسائل امنیتی منطقه شود. چین تاکنون به‌عنوان یک بازیگر مهم، در جایگاه‌هایی که برای منافع آمریکا در خاورمیانه جنبه حیاتی دارند، ظاهر شده است. در مجموع به نظر می‌رسد چین در پی آن است که نقش منفی خود در منطقه را افزایش دهد (سیاست‌های آمریکا، ۱۳۸۰، ۱۸-۱۷).

نفوذ غالباً اقتصادی چین در بین کشورهای منطقه خلیج فارس، و به چالش طلبیدن ایالات متحده در این منطقه، که معامله گول آسای آن کشور با ایران بر سر نفت و گاز با ارزشی معادل ۱۰۰ میلیارد دلار آمریکا، یکی از این چالش طلبی‌ها است؛ نشان دهنده‌ی نارضایتی پرجمعیت‌ترین کشور جهان از موقعیت و نقش فعلی خویش در منطقه خاورمیانه و بالتبع، عرصه جهانی است (Powell, 2006, 60; Calabrese, 1998, 362). بنابراین باید این احتمال را در نظر داشت که چین با داشتن قابلیت‌های نظامی و اقتصادی بالای خود و انگیزه‌هایی که از آن بهره‌مند است، طی سال‌های آتی در صدد تغییر وضع موجود منطقه خاورمیانه و چرخش توزیع قدرت در خلیج فارس، به نفع خویش و به ضرر ایالات متحده باشد.

در مجموع، تأثیر فروپاشی شوروی و پایان نظام دوقطبی جنگ سرد بر تحولات نوین امنیتی خلیج فارس از دو منظر قابل تأمل است: اول اینکه به دلیل تحمل هزینه‌های گزاف سیاسی و اقتصادی و به خطر افتادن موقعیت راهبردی قدرت‌های بزرگ در پی بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای، ثبات در منطقه خلیج فارس، بیشتر تأمین کننده منافع آنها خواهد بود تا وجود ناامنی و اغتشاش، آن‌چنان که در نظام دوقطبی جنگ سرد کلاسیک به دنبال

آن بودند. اما از سوی دیگر با قدرت یافتن قدرت‌های درجه دوم و سوم که تا پیش از این، موقعیت مناسبی برای بروز اهداف امپریالیستی خود نمی‌یافتند، پتانسیل بحران‌آفرینی در منطقه افزایش یافته است. واقعیت جهانی شدن و پدیده وابستگی متقابل فزاینده نیز چهره متباینی را از خود به نمایش گذاشته است. وابستگی سطوح تحولات یک منطقه به دیگر مناطق، باعث گردیده تا هم قدرت‌های فرامنطقه‌ای و هم کشورهای منطقه، سعی بر کاهش تشنجات در منطقه داشته باشند. اما فعال شدن گروه‌هایی که در گذشته تلاشی برای اظهار وجود نمی‌کردند، در صورت عدم در پیش گرفتن سیاستی مناسب از سوی بازیگران منطقه و بی‌توجهی به خواست‌های مشروع ایشان، خلیج فارس را با بحران‌های جدی مواجه خواهد ساخت. اقدامات القاعده و حمایت برخی از گروه‌های داخلی در کشورهای عرب از چنین حرکت‌هایی، یکی از این نمونه‌ها است.

۹. تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری

مجموع نواحی پیرامون دریای خزر و خلیج فارس، موقعیت ویژه و حساسی را در ژئواستراتژی و ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ جهانی و کشورهای پیرامون آن، در آغاز هزاره جدید میلادی به خود اختصاص داده است. این موقعیت اغلب به دلیل وجود سه عامل ایجاد شده است: وجود ذخایر قابل توجه انرژی؛ موقعیت جغرافیایی آن در قلب جهان قدیم؛ و حقیقت این امر که محور خزر-خلیج فارس، نقطه حساسی از سیستم جهانی را تشکیل می‌دهد. به همین دلیل است که هنوز هم تئوری‌های بازی بزرگ قرن و هارتلندِ مکیندر و ریملندِ اسپایکمن، متعاقب یکدیگر و مکمل گذشته تاریخی خود در حول این محور در حال اجرا بوده، از قدرت قبلی برخوردار، و امروزه نیز کاربردی هستند. از اینرو سرزمین‌های واقع در اوراسیای مرکزی و خاورمیانه با دارا بودن کارکردهای سیاسی عوامل طبیعی و انسانی آن، به شدت مورد توجه و علاقه‌ی دولت‌ها و کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و به‌ویژه بازیگران بزرگ جهانی بوده که این وضعیت، محور خزر-

خلیج فارس را به‌مثابه یک منطقه ژئوپلیتیکی حساس، در کانون توجهات جهانی قرار داده است.

تا پیش از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، آسیای مرکزی و قفقاز، مناطقی از شوروی محسوب می‌شدند و در بلوک‌بندی دوقطبی، مرکز اوراسیا از جمله مناطقی بود که کاملاً جزء بلوک شرق به حساب می‌آمد. اما در پی تحولات سریع و شگرف سال‌های ۹۱-۱۹۸۹ که منجر به فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد شد، منطقه اوراسیا و به‌خصوص سرزمین‌های میانی آن، بیش از هر ناحیه‌ی دیگری در جهان، دچار تغییر گشت که اولین و مهم‌ترین پیامد استراتژیک آن، ایجاد خلاء قدرت ژئوپلیتیکی در منطقه بود. اما این وضعیت به‌دلیل حساسیت نقش و جایگاه اوراسیای مرکزی در معادلات بین‌المللی، نمی‌توانست پایدار بماند و به‌زودی نیز جای خود را به رقابت‌های شدید ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی میان بازیگرانی داد که جمهوری‌های شوروی سابق در اوراسیای مرکزی را عرصه‌ای تازه برای کسب منافع و امنیت خود قلمداد کرده بودند. در این حال، فدراسیون روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ منطقه‌ای و ایالات متحده به‌مثابه ابرقدرت جهانی در کنار بازیگران قدرت‌مندی چون ایران، ترکیه و چین از مهم‌ترین بازیگران حاضر در صحنه‌ی اوراسیا محسوب می‌شوند.

منطقه‌ی خلیج فارس نیز همچون اوراسیا و در سطحی بالاتر، با تعدد بازیگرانی مواجه است که هر یک به فراخور اهداف و جایگاه خود در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، به ایفای نقش در بازی می‌پردازند. مهم‌ترین بازیگران دخیل در فرآیندهای امنیتی منطقه‌ی خلیج فارس را قدرت‌های فرامنطقه‌ای آمریکا، اروپا، روسیه، چین و بعضاً هند و نیز کشورهای ساحلی آن تشکیل می‌دهند. در این بین، قدرت‌هایی چون ایالات متحده، روسیه، چین، ایران و نیز تا حدی اروپا، هم‌زمان به ایفای نقش در هر دو صحنه‌ی استراتژیک خلیج فارس و پیرامون دریای خزر مشغولند و لذا از بازیگران اصلی بازی بزرگ جدید در بیضی استراتژیک انرژی محسوب می‌شوند.

هدف اصلی و نهایی آمریکا از بازی در این صحنه، جلوگیری از برآمدن هر قدرت رقیبی است که واشنگتن سعی دارد از هر وسیله‌ای برای جلوگیری از این اتفاق استفاده نماید. بر این اساس اکنون نیز که سرزمین‌های پیرامونی دریای خزر، نقطه حساسی از سیستم جهانی را تشکیل می‌دهد، تضمین کنترل سیاسی این ناحیه، در صدر اهداف سیاست خارجی واشنگتن قرار دارد. در این راستا، ایالات متحده برای ترسیم جدید نقشه ژئوپلیتیکی اوراسیا، باید قدرت‌های بزرگ صاحب نقش در این منطقه ژئوپلیتیکی همچون روسیه، چین و ایران را از موضع کنونی خود عقب براند و نفوذ خویش را در حوزه دریای خزر افزایش دهد.

آمریکا به خوبی می‌داند که روسیه به عنوان بزرگ‌ترین قدرت نظامی منطقه قادر است این کشور را هدف قرار دهد و امنیت واشنگتن را با تهدید مواجه سازد و همچنان نقطه امید و اتکایی برای مخالفین و رقبای بالفعل و حتی بالقوه ایالات متحده به شمار می‌رود. بنابراین ایالات متحده از اعاده‌ی یک روسیه قوی در قالب اتحاد جماهیر شوروی وحشت‌زده است و تلاش می‌کند با به کارگیری سیاست‌های گوناگون از تشکیل چنین اتحادی جلوگیری بعمل آورد، تا حدود زیادی خیالش نسبت به این بزرگ‌ترین قدرت هسته‌ای جهان بعد از خودش راحت شود. نفوذ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی توأم با حضور مستقیم نظامی آمریکا در راستای همکاری‌های دوجانبه با جمهوری‌های اوراسیای مرکزی در کنار ترغیب و تشویق دیگر رهبران ناتو برای توجه ویژه به مسایل آسیای مرکزی و قفقاز و گسترش این پیمان تا دربرگیری تمامی جمهوری‌های سابق شوروی از مهم‌ترین راه کارهای واشنگتن برای رسیدن به این اهداف استراتژیک و بلند مدت است.

ایالات متحده از گسترش ناتو به شرق سه هدف اولیه را دنبال می‌کند. ابتدا گسترش ناتو تا مرزهای غربی و جنوبی روسیه و الحاق تمام جمهوری‌های تازه استقلال یافته‌ی قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی به آن؛ دوم نزدیک شدن به مرزهای غربی و شمال غربی

چین، نزدیک شدن به منطقه جنوب آسیا و تأثیرگذاری بر تحولات این منطقه؛ و سوم، ایجاد پیوند ژئوپلیتیکی حوزه‌ی دریای خزر با خلیج فارس و دریای مدیترانه.

بر این اساس، اگر ایالات متّحده بتواند کشورهای تازه استقلال یافته‌ی شوروی را از پیکره ژئوپلیتیکی فعلی آنها جدا کند، آن وقت می‌تواند مرحله دیگری از مهار را بر روسیه تحمیل کند که همان جدایی جمهوری‌های فعلی روسیه از این کشور و تنگ‌تر نمودن حلقه‌ی محاصره مسکو است. از سوی دیگر به‌منظور جلوگیری از برتری پکن، واشنگتن با حضور و نفوذ در این منطقه و در جوار کشور چین فرصت مناسبی را بدست آورده است تا بتواند فعالیت‌های دولت چین را در کنترل داشته باشد. ایجاد پیوند ژئوپلیتیکی میان دریای خزر، خلیج فارس و دریای مدیترانه نیز از نظر آمریکایی‌ها باعث خواهد شد تا ضمن فراهم شدن موجبات مهار سه گانه ایران، روسیه و چین، یک دالان بی‌بدیل انرژی در این منطقه پدیدار شود که بیشترین تسلط بر آن، از آن ایالات متّحده شود. در مقابل مسکو نیز با هدف بازگرداندن جمهوری‌های آسیای شوروی سابق به قلمرو ژئوپلیتیکی خود، قصد دارد تا ضمن حفظ نقش قبلی آنها به‌عنوان منابع تأمین مواد خام برای روسیه، شاهد کاهش نفوذ ژئوپلیتیکی سایر کشورها و به‌ویژه قدرت‌های مهم تأثیرگذار جهانی و فرامنطقه‌ای باشد. در همین راستا روسیه تلاش دارد از همراهی قدرت‌های غیر هم‌سو با غرب مانند چین و ایران در قالب سازمان شانگهای بهره‌بردار و اقبال شوروی سابق در اوراسیای مرکزی را تا آنجا که ممکن است در حیطه نفوذ خود نگاه دارد.

حقایق جغرافیایی از جمله عواملی هستند که همواره مورد توجه دست‌اندرکاران سیاست خارجی کشورها بوده و نیز باقی خواهد ماند. در آسیای مرکزی و پیرامون دریای خزر (یعنی همان عرصه‌ی بازی بزرگ جدید) شاهد تقویت نگرش بازیگران مبتنی بر واقعیت‌های جغرافیایی و نیز حرکت برخی از بازیگران در راستای به خدمت گرفتن این واقعیت‌ها در جهت اهداف و نیات ایدئولوژیکی خود هستیم. در تفکر کلاسیک

ژئوپلیتیک، سیاست جهانی اساساً بر سر این دعوی که چه کسی بر اوراسیا تسلط دارد پایه ریزی می‌شد. اکنون نیز پس از گذشت یک و نیم قرن، تلاش بازیگران در این منطقه برای از نو کشیدن نقشه ژئوپلیتیکی اوراسیا در راستای اهداف و منافع منطقه‌ای و جهانی خود، زمینه رقابت بزرگ‌تری را فراهم آورده که نقش عوامل قدرت جغرافیایی در آن کاملاً مشهود است. وجود ذخایر عظیم انرژی در منطقه؛ موقعیت حساس آن در تقابل منافع استراتژیک قدرت‌هایی همچون آمریکا، چین، روسیه، هند، ایران، ترکیه و اسرائیل؛ نقش کشورهای منطقه در جنگ علیه تروریسم؛ و نیز قرار گرفتن آن در قلب دنیای قدیم، همگی از جمله مواردی است که بیان‌کننده نقش و اهمیت عامل ژئوپلیتیک طی بازی بزرگ جدید در بیضی استراتژیک انرژی است.

منابع

۱. آلیسون، روی و جانسون، لنا. (۱۳۸۲). امنیت در آسیای مرکزی؛ چارچوب نوین بین‌المللی. ترجمه محمد رضا دبیری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲. آمریکا و روسیه و اتحادیه اروپا در خاورمیانه. (۱۳۸۲). ایران. شماره ۲۴۳۴. ۲۴ فروردین. ص ۱۲.
۳. ابراهیمی، نوذر. (۱۳۸۲). «رقابت‌های فرهنگی در آسیای مرکزی و قفقاز». مردم سالاری. ۶ شهریور. ص ۴.
۴. اتوتایل، ژناروید. (۱۳۸۰). «تفکر انتقادی درباره ژئوپلیتیک». در: ژناروید اتوتایل و دیگران. اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم. ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. صص ۷۵-۲۱.
۵. اسدی، بیژن. (۱۳۸۱). «اثرات حادثه یازده سپتامبر بر ژئوپلیتیک منطقه خلیج فارس؛ آسیای مرکزی و قفقاز». فصلنامه مطالعات راهبردی. شماره ۱۸. پاییز و زمستان. صص ۷۵۷-۷۳۹.
۶. امیدوارنیا، محمدجواد. (۱۳۸۲). «استراتژی امنیتی-دفاعی چین در شرایط نوین جهانی». نامه دفاع (۱). شماره اول. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی.
۷. امیراحمدیان، بهرام. (۱۳۸۴). «ژئوپلیتیک لوله‌ها در عرصه ژئواستراتژیک اوراسیا». همشهری دیپلماتیک. ۳ اردیبهشت. ص ۸.
۸. امینی، آرمین. (۱۳۸۵). «تأثیرات دکترین راهبردی-امنیتی چین بر طرح خاورمیانه بزرگ». فصلنامه راهبرد دفاعی. سال چهارم. شماره یازدهم. بهار. صص ۵۴-۲۷.
۹. ایکنبری، جی جان. (۱۳۸۲). تنها ابرقدرت (هژمونی آمریکا در قرن ۲۱). ترجمه عظیم فضلی‌پور. تهران: ابرارمعاصر.
۱۰. برژینسکی، زبگنیو. (۱۳۷۸). طرح بازی؛ چگونگی اداره رقابت آمریکا و شوروی. ترجمه مهرداد رضائیان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

تحلیلی بر رقابت ژئوپلیتیکی قدرت‌ها در «بیضی استراتژیک انرژی» / ۱۸۳

۱۱. پرتس، فولکه. (۱۳۸۳). «آمریکا، اروپا و خاورمیانه بزرگ». همشهری دیپلماتیک. شماره ۴۱. ۸ اسفند. صص ۸-۹ و ۱۵.
۱۲. ترک‌زاد، بهروز. (۱۳۸۲). «امنیت در دریای خزر: طرح نظام امنیت جدید در آسیای مرکزی و قفقاز». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. شماره ۴۳. پاییز. صص ۱۴۶-۱۲۹.
۱۳. حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۷۹). «تعریفی نو از ژئوپلیتیک». فصلنامه تحقیقات جغرافیایی. شماره ۵۸ و ۵۹. پاییز و زمستان. مقاله‌ی شماره ۴۸۸. صص ۸۷-۷۱ (۱۰۲۲۶-۱۰۲۰۹).
۱۴. حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۸۵). اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک. مشهد: انتشارات پاپلی.
۱۵. رائمل، آندرو و دیگران. (۱۳۸۲). «یک سیستم امنیتی جدید برای خلیج فارس». کتاب آمریکا؛ ویژه دکتربین‌امنیت ملی بوش در خاورمیانه. نظارت و تدوین علی عبدالله‌خانی. تهران: ابرار معاصر. صص ۲۶۷-۲۳۰.
۱۶. راسینگ، چندرا. (۱۳۸۵). «کشمکش پنهان در اوراسیا: نگاهی به پروژه جنجالی واگذاری پایگاه‌های نظامی در قلمرو شوروی سابق». ترجمه محمدعلی سابقی. ایران. ۱۵ بهمن. ص ۵.
۱۷. رسولی، سیدرسول. (۱۳۸۵). «روسیه و خاورمیانه در دوران پوتین». فصلنامه راهبرد دفاعی. سال چهارم. شماره یازدهم. بهار. صص ۲۶-۱.
۱۸. رشیدی، سعناالدین. (۱۳۵۰). سیاست جغرافیایی و ژئوپلیتیک. تهران: چاپ درخشان.
۱۹. رودینتسکی، آرتم. (۱۳۸۴). «روسیه و آسیای مرکزی: بُعد امنیتی». ترجمه قاسم ملکی. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. سال چهاردهم. شماره ۵۱. پاییز. صص ۲۴۴-۲۳۹.
۲۰. سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه. (۱۳۸۰). ترجمه گروه مترجمان. تهران: ابرار معاصر.
۲۱. سینگ، گوانگ‌چنگ. (۱۳۸۲). «چین و آسیای مرکزی». در: روی آلیسون و لنا جانسون. امنیت در آسیای مرکزی؛ چارچوب نوین بین‌المللی. ترجمه محمدرضا دبیری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲۳۴-۲۰۹.
۲۲. عزتی، عزت‌الله و هادی ویسی. (۱۳۸۵). «تحلیل ژئوپلیتیک و ژئواکونومی خط لوله گاز ایران-هند». فصلنامه ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره ۲، تابستان، صص ۴۵-۲۷.
۲۳. عزتی، عزت‌الله. (۱۳۷۳). ژئواستراتژی. تهران: سمت.
۲۴. قاسمی، پرویز. (۱۳۸۴). «فعالیت‌های فرهنگی-اقتصادی آمریکا در منطقه». ایران. شماره ۷. بهمن ۱۳۸۴. صص ۱۲-۱۶.
۲۵. قدسی، امیر. (۱۳۸۴). «جایگاه چین در معادلات استراتژیک ایران». همشهری دیپلماتیک. شماره ۶۰. صص ۱۲-۱۱.
۲۶. قربانی، فهیمه. (۱۳۸۶). «تروریسم و دموکراسی سازی در سیاست خارجی آمریکا در منطقه خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر: عربستان سعودی و کویت». فصلنامه مطالعات خاورمیانه. شماره ۵۱. سال چهاردهم. تابستان و پاییز. صص ۸۷-۱۲۲.
۲۷. قهرمان‌پور، رحمان. (۱۳۸۷). «چالش‌های پیش روی سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه». فصلنامه راهبرد دفاعی. شماره ۱۹. بهار. صص ۹۷-۷۹.
۲۸. کولایی، الهه. (۱۳۸۴). بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی؛ زمینه‌ها و چشم‌اندازها. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۲۹. کاوایانی، مراد و ویسی، هادی. (۱۳۸۴). «انتقال گاز ایران به جنوب و جنوب شرق آسیا (فرصت‌ها و تهدیدها)». تهران: دومین کنگره انجمن ژئوپلیتیک ایران.
۳۰. لوت‌واک، ادوارد (۱۳۸۰)، «از ژئوپلیتیک تا ژئواکونومی: منطق مناقشه، دستورالعمل تجارت»، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، صص: ۳۰۲-۲۸۹، (اقتباس از منابع ملی-۱۹۹۰).
۳۱. مجتهدزاده، پیروز. (۱۳۸۱). *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*. تهران: سمت.
۳۲. مورگنتا، هانس جی. (۱۳۷۴). *سیاست میان ملت‌ها*. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳۳. موسوی، سید نصرت‌الله. (۱۳۸۳). «خلیج‌فارس در بازی قدرت». *همشهری*. ۹ آذر. صص ۸-۷.
۳۴. میرحیدر، دره. (۱۳۶۹). «تحلیل رفتار بین‌الملل براساس یک مدل ژئوپلیتیکی». *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*. سال پنجم. شماره ۴۲-۴۱. بهمن و اسفند.
۳۵. نوروزی، حسین. (۱۳۸۵). «روابط فرهنگی ایران و آسیای مرکزی». *ایراس*. شماره ۱۴. آبان. صص ۱۰-۶.
۳۸. الهی، همایون. (۱۳۸۷). *خلیج‌فارس و مسائل آن*. تهران: قومس.
۳۹. یزدانی، عنایت‌الله و توپسرکانی، مجتبی. (۱۳۸۶). «تبیین ژئوپلیتیکی رقابت قدرت؛ مطالعه موردی: اوراسیای مرکزی در بازی بزرگ جدید». *فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک*. شماره ۳. سال سوم. پاییز. صص ۱۲۴-۱۶۳.
۴۰. یزدانی، عنایت‌الله و توپسرکانی، مجتبی. (۱۳۸۷). «ژئوپلیتیک جنگ سرد جدید: تحلیلی بر ژئوپلیتیک سلطه و نقش آن در عرصه ژئواستراتژیک قدرت‌ها». *پژوهشنامه علوم سیاسی*. شماره ۲. سال سوم. بهار. صص ۱۹۵-۲۴۳.
41. Allison, R. (1993). *Military Forces in the Soviet Successor States*. London: International Institute of Strategic Studies.
42. Bhadrakumar, M. K. (2010). "Russia and U.S march in post-Soviet step". *Asia Times*. 8 May. available at: http://www.atimes.com/atimes/Central_Asia/LE08Ag01.html
43. Brezinezski, Z. (1997). *The Grand Chessboard: American Primacy and It's Geo-strategic Implications*. New York: Basic Books.
44. Calabrese, J. (1998). "China and the Persian Gulf: Energy and security". *Middle East Journal*. 52(3): 351-366
45. Cheterian, V. (2005). "US, Russia and China: the great game". *Le Monde Diplomatique*. Mar. available at: <http://mondediplo.com/2005/03/08greatgame>.
46. Cornell, S. (2004). "NATO's Role in South Caucasus Regional Security". *Turkish Policy Quarterly*. May. 3(2): 123-134. available at: <http://www.silkroadstudies.org/docs/publications/2004/TPQ.pdf>
47. Cowie, A. P. & A. S. Hornby (ed.). (1989). *Oxford Advanced Learner's Dictionary*. Oxford: Oxford University Press.
48. Dufour, J. (2007). "the Worldwide Network of US Military Bases". *Global Research*. 1 Jul. available at: <http://www.globalresearch.ca/index.php?context=va&aid=5564>
49. Duncan, R. & Others. (2004). *World Politics in the 21st Century*. New York: Pearson Education.
50. EIA. (2007). *International Energy Outlook*. May. available at: [www.eia.doe.gov/oiat/ieo/pdf/0484\(2007\).pdf](http://www.eia.doe.gov/oiat/ieo/pdf/0484(2007).pdf)
51. EIA. (2008). *Country Analysis Brief*. Aug. available at: http://www.eia.doe.gov/emeu/cabs/Saudi_Arabia/Full.html

52. Eurasia Net. (2009). "Kyrgyzstan: Russia Seeks Second Military Base in Central Asian Nation, Rattling Uzbekistan". 12 Jul. available at: <http://www.eurasianet.org/departments/insightb/articles/eav071309.shtml>
53. Ferrari, B. (2003). "Geopolitics- a Critical Assessment of the New Great Game in Central Asia and Around the Caspian Sea". presented at the Department of Peace and Conflict Research. University of Uppsala. 2 Nov. available at: http://www.cian.org/investigacao/geopolitics_greatgame_caspiansea.pdf
54. Gary, C. S. (1999). *Modern Strategy*. Oxford: Oxford University Press.
55. Gente, R. (2007). "Oil, Gas – and the Great Game Revived". *Le Monde Diplomatique*. Jun. available at: <http://mondediplo.com/2007/06/08caucasus>
56. Hamdi, S. (2005). "the Future of Persian Gulf Security: Alternative for the 21st Century". *Policy Dialogue Brief*. 3-5 Sep. Available at: <http://www.stanleyfoundation.org/publications/pdb/pdb05pg.pdf>
57. Hanelt, C. & A. Möller. (2007). "Security Situation in the Gulf Region Involving Iran, Iraq and Saudi Arabia as Regional Powers". *Bertelsmann Stiftung*. Jul. available at: http://www.cap.lmu.de/download/2007/2007_Gulf_Security.pdf
58. Johnson, L. (2002). "Russia and Central Asia: Post 11 September, 2001". *Central Asia and the Caucasus*. 1(19): 56-69.
59. Kagan, R. (2003). *Of Paradise and Power: America and Europe in the New World Order*. New York: Knopf
60. Kazi, A. (2007). "End of Geopolitics and the Beginnings of Geopolinomics: United States in Central and Southwest Asia". *Social Research Center*. Presentation during the conference "The aspects of EU-Central Asia Relations". 27 Apr. available at: http://src.auca.kg/images/stories/files/report_atab_kazi_end_of_geopolitics.pdf
61. Kemp, G. (1997). *Energy Superbowl: Strategic Politics and the Persian Gulf and Caspian Basin*. Washington D.C: Nixon Center for Peace and Freedom.
62. Kipling, R. (1994). *Kim*. London: Penguin Books.
63. Klevevan, L. (ed.). (2004). *The New Great Game: Blood and Oil in Central Asia*. London: Atlantic Books.
64. Landay, J. S. (1998). "Gulf Showdown II? Russia, US at Odds Over Iraq". *Christian Science Monitor*. 23 Jan. 90(40): 6.
65. Liberman, P. (2007). "Punitiveness and US Elite Support for the 1991 Persian Gulf War". *Journal of Conflict Resolution*. 51(1): 3-32.
66. Menon, R. (2003). "the New Great Game in Central Asia". *Survival*. Summer. 45(2): 187-204.
67. Mesbahi, M. (1993). "Russian Foreign Policy and Security in Central Asia and the Caucasus". *Central Asia Survey*. 12(2): 181-215.
68. Nelson, M. B & Douglas, J. K & Schwartz, K. L . (2007). "Rising in the Gulf: How China's Energy Demands Are Transforming the Middle East". *The Fletcher School Journal for issues related to Southwest Asia and Islamic Civilization*. Spring. available at: http://fletcher.tufts.edu/al_nakhlah/archives/spring2007/nelson-2.pdf
69. Persson, M. (2005). "Recent Literature on British Policy in the Middle East. 1945-67". *Contemporary European History*. May. 14(2): 271-277.
70. Philips, K. (2002). "Why I am no Longer a Conservative". *the American Conservative*. 7 Oct. available at: <http://www.amconmag.com/article/2002/oct/07/00014/>
71. Plano, J. C & R. Olton. (1988). *The International Relations Dictionary*. California: Longman.
72. *Politicspeakvalleys*. (2009). "Russia undermines key U.S. partnerships in Central Asia, War on Terror". available at:

- <http://politicspeaksvalleys.wordpress.com/2009/01/15/russia-undermines-key-us-partnerships-in-central-asia-war-on-terror/>
73. Powell, B. (2006). "The New Power in the Persian Gulf Forget the U.S. and Europe. China is the key player in the Iranian nuclear crisis". *Time International (Atlantic ed.)*. 30 Jan. 167(5): 60.
74. Quigley, T. (2005). "Europe Looks for Supply Diversity in the Caspian, Persian Gulf". *Oil & Gas Journal*. 103(22): 60-65.
75. Rasizade, Alec. (2003). "Entering the Old Great Game in Central Asia". *Orbis*. Winter. 47(1): 41-58.
76. Rollo, J. (2008). "Prospects for an EU-Gulf Cooperation Council Free Trade Area". *Chatham House*. Apr. available at: http://www.chathamhouse.org.uk/publications/papers/download/-/id/614/file/11447_bp0408ftagcc.pdf
77. Rumer, E. B. (2002). "Flashman's Revenge: Central Asia After September 11". *Strategic Forum*. 1 Dec. (195). available at: <http://handle.dtic.mil/100.2/ADA422104>
78. Schulz, H. & M. Schulz. (2005). "The Middle East: Regional Instability and Fragmentation". in M. Farrellet. *Global Politics of Regionalism: Theory and Practice*. London: Pluto Press
79. Serfaty, S. (1998). "Bridging the Gulf across the Atlantic: Europe and the United States in the Persian Gulf". *Middle East Journal*. 52(3): 337-350.
80. Sestanovich, S. (2003). "Dual frustration: America, Russia and the Persian Gulf". *The National Interest*. Winter. (70): 153-164.
81. Shanker, T. (2006). "U.S. and Britain to Add Ships To Persian Gulf in Alert to Iran". *New York Times*. 21 Dec. 156(53800): A24.
82. Shermatova, S. (2002). "Moscow Steps Up Central Asian Interest". *RCA*. 17 Jun. (125): 11-13.
83. Tarnoff, C. (2007). "U.S. Assistance to the Former Soviet Union". *CRS Report for Congress*. 1 Mar. available at: <http://www.fas.org/sgp/crs/row/RL32866.pdf>
84. Torbakov, I. (2002). "Putin Faces Domestic Criticism Over Russia's Central Asia Policy". *Eurasia Net*. 11 Feb. available at: <http://www.eurasianet.org/departments/insight/articles/eav021202.shtml>.
85. *U.S. Department of State*. (Jan 2007). "FY 2006 U.S. Government Assistance to and Cooperative Activities with Eurasia". available at: <http://state.gov/p/eur/rls/rpt/c23963.htm>
86. Weitz, R. (2006). "Averting a New Great Game in Central Asia". *The Washington Quarterly*. Summer. 29(3): 155-167.
87. Yeh, A. (2006). "China: Sleeping dragon set for growth". *Financial Times*. 19 September. P 6.
88. Yuan, J. (2002). "US vs. China: A new Cold War?". *Asia Times*. 28 Sep. available at: <http://www.atimes.com/atimes/China/DI28AD02.html>
89. Zhavoronkova, V. (2010). "Expert: U.S. military base in Central Asia hinders regional cooperation". *Trend*. 1 Apr. available at: <http://en.trend.az/news/politics/foreign/1661373.html>